

درس سیصد و پنجاه و ششم

کیفیت حمل، و تبادل بین دو حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی (۵)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الإشكالُ الثاني أَنَّا نَتَصَوَّرُ جِبَالاً شَاهِقَةً وَصَحَارَى وَاسِعَةً مَعَ أَشْجَارِهَا وَأَنْهَارِهَا وَتِلَالِهَا وَوَهْدِهَا
وَنَتَصَوَّرُ الْفَلَكَ وَالكَوَاكِبَ الْعَظِيمَةَ الْمَقْدَارَ عَلَى الْوَجْهِ الْجَزْئِيِّ الْمَانِعِ عَنِ الْإِشْتِرَاكِ^۱

اشکال‌های گفته شده بر وجود ذهنی

مرحوم آخوند فرمودند که بر وجود ذهنی و بر تئوری این مسئله اشکالاتی بار شد؛ اشکال اول تبدل ماهیات در وجود ذهنی بود بر خلاف آنچه که در خارج تحقق دارد، تبدل جوهر به مقوله کیف و همین‌طور اندراج همه مقولات در تحت مقوله کیف که این یک اشکال بسیار مهمی بود و بطلان این مسئله برای کسی که ادنی تعلقی به منطق و امور فلسفی داشته باشد از ابده بدیهیات است. مرحوم آخوند به این مسئله با تقسیم حمل به حمل اولی ذاتی و شایع صناعی و متعارف پاسخ دادند و مشخص شد که ماهیتی که در ذهن می‌آید بدون تفاوت و بعینه همان ماهیتی است که در خارج است و همان برداشتی که انسان از ماهیات خارجی دارد، همان برداشت را در قضایای ذهنی خودش انجام می‌دهد بدون کمترین تفاوت بین حاکمی و محکی و بین معلوم بالعرض که عبارت از همان ماهیت خارج است و معلوم بالذات که عبارت از همان صورت ذهنی است. ولی صحبت در نحوه وجود است که وجود ذهنی به واسطه تعینی که دارد، در تحت مقوله کیف است و به واسطه این تعین فردی از افراد ماهیت نمی‌شود. این پاسخ مرحوم آخوند بود که بسیار پاسخ جالب و متین و مناسبی نسبت به اشکال اول است.

اشکال ثانی به نحوه تصور حقایق خارجیه مربوط می‌شود که ما این اشیاء خارجی را که مشاهده می‌کنیم؛ این جبال، صحراها، فلک و سماء را که مشاهده می‌کنیم، اینها همه صوری هستند که این صور با این وسعت و با این سعه در ابعاد بی‌نهایت خودشان در ذهن ما نقش می‌بندند. فرض کنید که تصور آسمان‌ها، تصور کهکشان‌ها، تصور افلاک و تصور صحراهای بی‌پایان، با حفظ جزئیت خودشان که اینها جزئی هستند و قابل تسری بر کثیرین نیستند یعنی صورت این کوه فقط منطبق بر همین کوه است و صورت این کهکشان منطبق بر

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۹۹.

همین کهکشان است و این صور را که تصور می‌کنیم یعنی از مردمک چشم عبور می‌کند و در عصب مغز نقش می‌بندد و به واسطه این نقش، علم و ادراک برای نفس که تجرد است حاصل می‌شود. چگونه باید این سلسله مراتبی را که این صور طی می‌کنند ارزیابی کرد؟! چطور این مسئله انجام می‌شود؟! وقتی که ما این صور به این عظمت و بزرگی را در ذهن جا می‌دهیم، این صور در کدام وعاء و در کدام ظرف از ذهن قرار می‌گیرد؟! طبعاً یا در قوه خیال است یا اینکه همان‌طوری که بعضی از قدماء گفته‌اند - طب قدیم هم یکی از اصول و اساسش بر این مسئله بوده است، البته همه این را قبول ندارند مثلاً ابن سینا قبول ندارد و بعضی‌ها این مطلب را در کتب خودشان نقل کردند و آنها عبارت از عده‌ای از مادیون از اطباء هستند که قائل به تجرد قوه خیال نیستند - که انسان دارای یک حالت برزخ بین ماده و تجرد است و در وجود خودش یک حالتی وجود دارد که این حالت از کیفیت امتزاج اخلاط اربعه در وجود انسان نشئت می‌گیرد که از آن تعبیر به نفس بخاری می‌کنند و می‌گویند: آن نفس بخاری در هنگام شب از ناحیه جهاز هاضمه حرکت می‌کند و به سمت مغز می‌آید و در آنجا استقرار پیدا می‌کند. اگر انسان شب زیاد غذا بخورد، حرکت این روح بخاری حرکت ثقیلی می‌شود، به مغز فشار وارد می‌کند، اعضا را که همان قلب باشد در تحت فشار خودش قرار می‌دهد، عمل هضم معده را مختل می‌کند و بر قفسه سینه فشار وارد می‌کند و اگر انسان شب کمتر غذا بخورد و سبک بخورد، این عمل و این ارتباط و حرکت از ناحیه بدن به ناحیه مغز خیلی سریع انجام می‌گیرد. البته خب شاید این مطلب برای اذهان ما یک قدری مستبعد باشد با توجه به مسائل جدید و آن مطالبی که فعلاً مطرح است که امروزی‌ها اصلاً این مطالب را قبول ندارند و می‌گویند که روح بخاری چیست؟! روح کرسی، بخاری، یخچالی و این حرف‌ها چیست؟!

تحسین دقت نظر دانشمندان و ریاضی دانان قدیم

اینها مسائلی است که مربوط به زمان سابق است چطور اینکه در آن مطالبی که مربوط به هیئت است طبعاً قدماء نظریه‌ای داشتند صرف نظر از مسائل هیئت و هیوی که واقعاً کار قدماء قابل ستایش است و معادلات ریاضی که ریاضی دانان قدیم امثال غیاث الدین و ابوریحان بیرونی و سایر آن افراد هیوی ما انجام می‌دادند به نحوی دقتش بالا بود که الآن با این وسایل جدید و با این دقت‌های کامپیوتری هنوز شک دارند که آیا دقت آنها درست بوده است یا اینکه اینها اینجا دارند انجام می‌دهند! این قدر دقیق بوده است. یعنی معادلاتی که همین غیاث الدین کاشانی در حرکت قمر، حرکت ستارگان، تقابل نیرین و کیفیت استخراج تقویم انجام داده است [دقیق بوده است]؛ ایشان در آن موقع با آن آلات و ادوات و آن وسائل ابتدایی؛ زیج و اسطرلاب و کیفیت مقارنات و مقابلات بین اجرام و اینها انجام داده است و آن قدر آنها دقیق بوده است که نه تنها امروزه نتوانسته‌اند ایراد بگیرند بلکه در کارها و اعمال ریاضی خودشان شک دارند و می‌گویند که شاید آنها درست می‌گویند.

صرف نظر از این مسئله، خب بعضی از مسائل مربوط به قدیم بوده است راجع به نحوه فعل و انفعال اجرام سماوی و اینها و قول به عدم تجزى اجزا در افلاک سماوی و اجرام سماوی که اینها چیزهایی بوده است که خب طبعاً امروزه با آن نظریات قول مساعدی ندارند ولی این خارج از آن مسائل و معادلات ریاضی بوده که بین آنها مصطلح بوده است.

اختلاط امزاج اربعه، پایه و اساس طب قدیم

همین طور خیلی از مسائل بوده که در طب قدیم مورد توجه بوده است گرچه امروزه قبول ندارند اما بعید نیست که این مسائل وجود داشته باشد همان طوری که اصلاً پایه طب قدیم براساس اختلاط امزاج اربعه بوده است و بر همین اساس مداوا می کردند و عقاقر خودشان و ادویه و تغذیه بیماران را براساس همین کیفیت عدم تعادل و تعادل در امزجه و اخلاط قرار داده بودند و اصلاً قانون بر این اساس پایه ریزی شده است. یا تحفه حکیم مؤمن [تنکابنی] که کتاب بسیار بزرگی است یا آن قرابادین کبیر، تمام اینها پایه طبشان را براساس همین امزجه و تعادل و عدم تعادل که موجب صحت و فساد مزاج هست قرار داده بودند. یکی از مسائل که در سابق مطرح بوده است، البته در عبارات بوعلی نیست و مثلاً فقط اشاراتی نسبت به این قضیه دارد مسئله روح بخاری است. قدماء معتقد بودند که روح بخاری وسیله و واسطه برای روح مجرد و جهاز هاضمه و سلسله اعصاب و مغز است. همان طوری که مغز جنبه واسطه را برای انتقال معلومات و ادراک حواس و انتقالش به نفس به عهده دارد و وقتی که مغز را از یک شخصی بردارند؛ از نقطه نظر حواس تعطیل می شود مگر برای کسی که از نقطه نظر روحی اشرافی داشته باشد همان طوری که خود مرحوم آخوند نسبت به این مسئله اشاره دارند که او خارج از حواس و خارج از اجزا می تواند نسبت به امور اشراف داشته باشد. نه! برای افراد عادی که طبعاً با همین حواس سروکار دارند، مغز و سلسله اعصاب حکم واسطه و مَدیوم برای انتقال این علوم و دریافت های حسی با آن جنبه روح و نفس را ایجاد می کند. در طب و حکمت یونان برای هر کدام از نقاط مغز اسم خاصی را قرار دادند و این مسئله را بررسی کردند و روی آن تحقیق کردند، من یادم هست یک وقتی که ما بحث شفا می خواندیم خود بوعلی در باب تشریح آن چنان دقیق اعضا و جوارح انسان را موشکافی می کند که انگار ایشان پانزده سال در تشریح و پزشکی قانونی تشریف داشته و مرده ها را تشریح می کرده است! [در آنجا دارد که] چند نوع اعصاب داریم؛ اعصاب مجوف و اعصاب توپُر داریم، سلسله این اعصاب به اینجا ختم می شود و آن به نیم کره [راست] و این به نیم کره [چپ مربوط است]! انسان تعجب می کند که او مرده ها را از کجا پیدا کرده و سراغشان آمده است که این طوری به این دقت [بیان می کند] که امروزه وقتی انسان فیزیولوژی گایتون را می خواند می بیند که همین طوری و به همین کیفیت دارند توضیح می دهند؟! این خیلی دقت می خواهد که آنها با این کیفیت و با

این محدودیت در امکانات خودشان به این مطالب رسیده‌اند.

یکی از مسائل بسیار مهم و اسرار در علوم غریبه

ما نمی‌توانیم از این مطلب سرسری رد بشویم! یکی از مسائل بسیار پیچیده و یکی از اسرار، ارتباط بین اعضاء است. البته در این مسئله وارد نمی‌شوم، فقط خواستم یک اشاره‌ای بکنم و دیگر بیش از این به اینجا مربوط نیست. یکی از مسائل بسیار مهم و اسرار در علوم غریبه عبارت از ارتباط بین اعضاء انسان با روح و استعداد روح است! چون می‌دانیم که روح استعدادهای و امکاناتی دارد و یک ارتباطی بین او و اعضاء بدن وجود دارد، ارتباطی بین قلب و روح وجود دارد، ارتباطی بین او و شش وجود دارد و یک ارتباطی با شبکه سینه توراکس وجود دارد که از دیافراگم جدا می‌شود. کیفیت ارتباط روح با دیافراگم خودش یک جلد کتاب می‌خواهد که بعضی‌ها راجع به این قضیه کمی صحبت کرده‌اند. اگر اختلالاتی در دیافراگم پیدا بشود، کیفیت شعور انسان چطور تغییر پیدا می‌کند؟ مدرکات انسان چطور عوض می‌شود؟ در پیشانی چه اسراری هست؟ در زیر گلو چه اسراری هست؟ همین‌طور که پایین می‌آییم این قسمت را پنج قسمت کرده‌اند و بعضی‌ها خواستند از تقویت این پنج نقطه به پنج جهت از تسلط روحی برسند! این مسئله، مسئله شوخی نیست. البته خب بعضی از این راه‌ها، راه غلطی است ولی نسبت به بعضی از اینها، افرادی که تجربیاتی دارند دارای اسراری هستند و خلاصه مسئله بی‌هیچ چیز نیست. یکی از آن مطالبی که صاحبان این علوم روی این قضیه خیلی نظر دارند همین مسئله روح بخاری و نفس بخاری است که اینها قائل بر این هستند که بین روح و این بدن واسطه‌ای وجود دارد، جدای از این مغز که خب مسئله عادی و فیزیکی دارد ولی مسئله روحی و آن جنبه تجرد که جنبه ماوراء و متافیزیکی مسئله و سایتولوژی بدن انسان هست که جنبه روح قضیه است، بین او و جنبه فیزیکی یک حلقه رابطی را قائل شده‌اند و اسم آن حلقه رابط را روح بخاری گذاشتند. این مسئله‌ای است که مربوط به قدماست.

تعریف مثال اصغر و مثال اکبر

حالا ما راجع به این قضیه صحبت نمی‌کنیم بلکه فقط خواستم یک اشاره‌ای بکنم که پایه و اساس عقیده قدماء بر چه ملاکی است، براساس قول به این واسطه بین تجرد و ماده که نه ماده است و نه تجرد است، همان چیزی را که ما اسم آن را برزخ و مثال می‌گذاریم و واسطه بین تجرد تام روح و بدن که این بدن، بدن مادی است، اسم مابین این دو را مثال و برزخ می‌گذاریم که مثال اصغر نامیده می‌شود که عبارت از همان بدن مثالی انسان است که این لباسی در عرض لباس مادی است که انسان آن لباس را در هنگام خواب و بیداری و مکاشفه

مشاهده می‌کند که از آن تعبیر به مثال اصغر می‌آورند. مثال اکبر عبارت است از صور کلیه در عالم که در عالم مثال به آن مثال اعظم می‌گویند. این نفس، نفس بخاری است.

بطلان ورود ماده در امر مجرد

علی‌کُلِّ حال اینها معتقدند بر اینکه صور اشیائی که ادراک می‌کنیم مانند صحرا، کوه‌ها، افلاک، بیابان‌ها، دره‌ها و امثال ذلک و همین‌طور انسان‌هایی که مشاهده می‌کنیم؛ زید، بکر، عمرو، خالد، تقی، نقی، حسن، حسین و افراد متعدد، همه کارهای آنها را در ذهن می‌آوریم که این آهنگر است، این نجار است، این قصاب است، این عالم است، این دکتر است، این مهندس است، حرفه و صنعتی که دارد تمام اینها را در ذهن می‌آوریم و یک مجموعه‌ای از این صور در ذهن ما قرار می‌گیرد، تا اینجا مسلم است که ما این مسائل را در نظر می‌گیریم. آنچه که مورد اشکال است اینجا است که اگر اینها در قوه خیال است، خود شما که بر این معتقدید که خیال جسم نیست! خیال قوه‌ای است از قوای روح و این خیال نه جسم دارد و نه متقدر به قدری است و نه اندازه‌ای دارد. بنابراین بطلان ورود ماده در امر مجرد مشخص است، این یکی.

اگر شما بگویید که روح بخاری محل و ظرف برای ورود این صور است که جنبه جسمیت دارد، اشکالی که در اینجا وارد می‌شود این است که ورود صور عظیمه در محل اصغر از خودشان هم قطعاً محال است. فرض کنید که صورتی را در یک ظرف کوچکی قرار بدهید، بالآخره روح بخاری هم محدود است. اگر شما در اینجا جواب بدهید و بگویید که روح بخاری عبارت از یک ماده‌ای است یعنی بین ماده و مجرد که از یک نظر جنبه مادی دارد و از نظر دیگر جنبه مجرد دارد و در واقع واسطه بین ماده و مجرد است و این جزء لا یتجزی ندارد یعنی آنچه را که اشکال وارد می‌شود و محل و محط برای اشکال است این است که ماده‌ای که جزء لا یتجزی دارد یعنی آن جزء قابل تقسیم نیست، آن در اینجا - بحث مربوط به کیفیت ماده بعداً می‌آید - موجود نیست. بنابراین گرچه این روح بخاری به شکل یک موجود مشخص و صغیر و محدودی است اما از نقطه نظر سعه، هرچه در آن برویم باز این قضیه به یک جایی نمی‌رسد یعنی دائماً تجزیه می‌شود. این دائماً تجزیه می‌شود، تجزیه می‌شود، تقسیم می‌شود و تجزیه می‌شود و همین‌طور تا بی‌نهایت قابل برای تجزیه شدن است و این طور نیست که مانند ماده جزء لا یتجزی داشته باشد. ما همین حرف را در مورد صورت می‌زنیم و می‌گوییم که اشکال به حال خودش باقی است زیرا این صورتی که وارد بر این روح بخاری می‌شود هم جزء لا یتجزی ندارد یعنی آنها هم قابل انقسام به بی‌نهایت هستند. شما که می‌خواهید صورت یک کهکشان را وارد ذهن خودتان بکنید آن‌هم غیر انتهاست و هرچه آن را قسمت کنید باز قابل قسمت است و موجب نمی‌شود که حجم و بزرگی او تقلیل پیدا کند و درست مثل این می‌ماند که شما بخواهید یک کوه را در کف دستتان قرار بدهید، از این طرف

بگویید که این دست قابل انقسام به اجزای غیر متناهی است پس می تواند کوه را هم تحمل بکند. خب کوه هم قابل انقسام به اجزاء غیر متناهی است، اینکه باعث نمی شود که او کوچک بشود! کوه بالآخره کوه است و کف دست هم کف دست است و یک هم چنین کوهی روی کف دست جای نمی گیرد! بنابراین این صوری که صور خارجی است و ما می خواهیم این را بیاوریم، محالیت آن از این نقطه نظر واضح است به خاطر اینکه شیء عظیم قابل انطباق بر شیء صغیر نیست. خب این یک مسئله ای از بدیهیات و اول بدیهیات است. این اشکالی [بود] که نسبت به وجود ذهنی شده است.

بنابراین ماحصل این اشکال این شد که آنچه را که انسان ادراک می کند وجود ذهنی ندارد! چه کسی گفته است که در ذهن وجود پیدا می کند؟ چون اگر وجود پیدا کند یا باید در خیال باشد که بنابراین ورود ماده بر مجرد است که محال است، این یک.

یائیکه باید در روح بخاری باشد و آن عبارت از انطباق شیء عظیم به شیء صغیر است و آن هم محال است. بنابراین آنچه که در ذهن هست وجود نیست بلکه عبارت از صرف ارتباط بین انسان و خارج است. خب اینها فراموش کرده اند که این ارتباط یک موقع هست و یک موقع نیست. وقتی نیست شما چه می گوید؟! مرحوم آخوند هم این را می گوید. در جواب محشین هم این مطلب را می گویند که مسئله وجود ذهنی فقط ارتباط انسان در هنگام مواجهه نیست فرض کنید الآن که من در این مجلس هستم یک صورتی از افرادی که در این مجلس هستند در ذهن من می آید و حالا اگر افراد از این مجلس بیرون رفتند، باز آن صورت در ذهن من هست و دلیلش این است که وقتی یک نفر می رود می گویم که آقا ایشان برای چه رفت؟ خب معلوم است که صورتش هست که می گویم: «برای چه رفت؟» بنابراین اگر قرار باشد وجود ذهنی تا وقتی باشد که بین انسان و ماوراء و جوانب خودش ارتباط برقرار بشود، وقتی که آن ارتباط از بین می رود چرا آن صورت هنوز باقی است؟! اینها اصلاً به این مسئله توجه نکردند و مشکل در اینجا است.

تعریف قول به شبیح

جوابی که مرحوم آخوند می دهند خیلی جواب روشن و واضحی است؛ جواب این مسئله این است که این اشکالی که در اینجا وارد می شود بنا بر قول به شبیح است چون یکی از ادله افراد وجود ذهنی و یکی از دو قول از اقوال وجود ذهنی، مسئله شبیح است که مرحوم حاجی هم در منظومه این مسئله را نقل کردند و ایشان هم بعداً نقل خواهند کرد و رد می کنند. قول به شبیح این است که یک چیزی مشابه آنچه که در خارج هست در ذهن می آید و ذهن خودش خلق نمی کند یعنی همان صورت خارجی [در ذهن نمی آید]! چطور اینکه فرض کنید می گوئیم: ما شبیح این را دیدیم و شبیح او را دیدیم و در تاریکی یک دفعه انسان یک شبیحی را می بیند و

خیال می‌کند کسی آمده است. قائلین به شبیح، قائل به یک هم‌چنین مطلبی هستند یعنی می‌گویند که از آنچه که در خارج هست یک صورتی مانند آن جدا می‌شود و آن صورت در ذهن می‌آید. آن وقت دیگر اشکالاتی بر این قضیه بار می‌شود یعنی مسئله یکی دو اشکال ندارد. این بنابر این پیدا می‌شود. می‌گویند: شبیحی که دو متر و نیم هست، یک هم‌چنین شبیحی در این قدر مغز چه کار می‌کند؟ کمال‌الملک خیلی نقاش معروفی بود و قبرش هم در نیشابور است. می‌گویند که این در نقاشی خیلی عجیب بوده و در نقاشی واقعاً چیز نابغه‌ای بوده است. یک وقت در یک جایی حکایتی از فتوت و مردانگی این کمال‌الملک خواندم که یک روز در مزرعه‌اش در نیشابور نشسته بوده است که یک نفر با تفنگ یک تیری می‌اندازد تا پرنده‌ای بزند و این تیر می‌آید و به یک چشم او می‌خورد و این چشم را کور می‌کند و او تا آخر عمر به روی او نمی‌آورد که این تیر تو به این چشم خورد و [کور شد]. بعد آن شخص خودش بعد از فوت کمال‌الملک از یک راهی متوجه می‌شود که این آن روز که این کار را کرده است [چشم او را کور] کرده و این اصلاً به روی خودش نیاورده است! می‌گویند که اتفاقاً اهل پیاله و این حرف‌ها هم بوده است! آدم واقعاً از فتوت و جوانمردی این افراد به این قسم، تعجب می‌کند و گاهی اوقات آدم از خودش خجالت می‌کشد! می‌گویند که او خیلی نقاش عجیبی بوده است و خیلی [نابغه] بوده است. عکس یک غلام سیاه کشیده بوده - قدی - و در منزل خودش گذاشته بوده است. ظاهراً در زمان احمد شاه یا محمدعلی شاه بوده است و او را به منزلش دعوت می‌کند. می‌گویند که وقتی محمد علی شاه در را باز می‌کند همین‌طور به ترس می‌افتد یعنی آن قدر این عکس جالب، دقیق، گویا و خلاصه [طبیعی] بوده است که اصلاً انگار خیال می‌کند که این غلام سیاه به او حمله می‌کند یا مثلاً [به او نگاه] می‌کند. بالأخره خاطر ملوک هم خیلی لطیف، ظریف، حساس و خیلی چیز است و طبعاً خیلی زود هم تحت تأثیر قرار می‌گیرند! خب این مسئله هم بی‌تأثیر نیست!

حالا ایشان [در مورد] این مسئله اشباح می‌گویند که قائلین به اشباح می‌گویند که مثل همان شبیح خارجی خود آن شکل در ذهن می‌آید، حالا چطوری در ذهن می‌آید را دیگر نمی‌دانیم! از سوراخ گوش داخل می‌رود یا از دهان می‌رود یا از چشم می‌رود؟! این چه نحوه آمدنی هست دیگر بیان نمی‌کنند، می‌گویند که همان شبیح وارد می‌شود وارد می‌شود و در ذهن جا می‌گیرد. دیگر راجع به این قضیه توضیح نمی‌دهم. چون بعداً خود مرحوم آخوند راجع به قول به شبیح توضیح می‌دهند. مرحوم حاجی هم در منظومه راجع به این قضیه بیانی داشتند و رد کردند. این مشخص است.

اشکال بر قائلین قول به شبیح

بر این قضیه بنا بر قول به شبیح این اشکال وارد می‌شود که شبیحی که دارای این خصوصیات هست

چطور ممکن است منطبق بر یک امر مجرد باشد؟! ثانیاً چطور ممکن است شیخ عظیم منطبق بر یک امر صغیر باشد؟! این هم بطلانش از ابده بدیهیات است ولی بنا بر مسلک ما یا بنا بر مسلک شیخ اشراق که قائل به وجود مثال اعظم هستند یا مرحوم آخوند می گویند که مانند مسلک ما که قائل به مثال اصغر هستیم، این صوری که در خارج ذهن، ذهن این صور را می بیند بنا بر مسلک شیخ اشراق ذهن فقط یک واسطه دارد؛ واسطه ای در ذهن برای مظهر واقع شدن این صور در عالم مثال اعظم هست چون هرچه که در این خارج تحقق پیدا بکند صورت خارجی او و صورت اصلی او در مثال اعظم وجود دارد. الآن این کاغذی که در دست من هست نسخه اصلی این کاغذ در مثال اعظم و در عالم مثال و در عالم برزخ موجود است. این کتابی را که من الآن دارم مطالعه می کنم، نسخه اصلی این کتاب در عالم مثال هست. دلیلش این است شما که در خواب می بینید فردا شب آمدید در مدرسه فیضیه و این مجلس وجود دارد و کتاب را باز کردید و دارید مطالعه می کنید فردا شب که می آید می بیند عین آنچه را که خواب دیدید وجود دارد و آقای زید اینجا نشسته و آقای عمرو اینجا نشسته است. کتاب او این رنگ...

از کجا پیدا کردید؟! علم به معدوم که محال است، شما از کجا پیدا کردید؟! پس معلوم می شود قبل از اینکه این نسخه فرعی به واسطه مرور زمان در خارج تحقق پیدا کند، نسخه اصلی این جلسه در عالم مثال اعظم و عالم برزخ موجود است، بعضی ها اطلاع پیدا می کنند و بعضی ها اطلاع پیدا نمی کنند و این دلیل بر نبود نیست. این بنا بر نظریه شیخ اشراق است. البته این نظریه و این مسئله صحیح است اما نتیجه ای که شیخ اشراق از این مسئله می گیرد محل بحث است که آیا درست است یا نه؟! ایشان می فرمایند که آنچه را که ذهن او را از خارج احساس می کند عبارت از اتصالی است که ذهن با عالم مثال اعظم پیدا می کند. همین که چشم می افتد و شما را می بینم تا وقتی که شما سر جایتان هستید، ارتباطی به من ندارد و من هم که اینجا نشسته ام ارتباطی به شما ندارم. بحث راجع به ادراک است. نوری که از این صور در مردمک چشم قرار می گیرد باز این ارتباطی به ما ندارد. نوری است مثل یک نور که از بالا آمده و چراغ روشن است و این نور به اشیاء می خورد و انعکاس و برگشت پیدا می کند به مقداری که اشیاء او را می گیرند و به مقداری که برمی گردند صور مختلف پیدا می شود و هرچه لون تاریک تر باشد بیشتر نور را جذب می کند و کمتر می فرستد. اینکه ما شیء و مو را سیاه می بینیم به خاطر این است که نور از سیاهی کمتر در چشم ما آمده و اینکه ما لباس را سفید و روشن می بینیم به خاطر این است که نور بیشتر آمده است و به لباس ارتباطی ندارد. به واسطه آن برگشتی که نور دارد می کند ما اشیاء را مختلف می بینیم. خب تا اینجا مسئله جنبه مادی دارد. حالا این نور منتقل به شبکه می شود و شبکه او را به ماکولا منتقل می کند، از طریق ماکولا که همان نقطه زرد است به عصب مجوف منتقل می شود و در مغز می رود، تا اینجا هم جنبه مادی دارد. اینجا محل بحث نیست و به اینجا هم احساس نمی گویند. آنجا را احساس

می‌گویند که شما می‌گویید: «هان! این افراد اینجا هستند». این نقطه محل بحث و نظر ماست. اینکه شما می‌گویید که این عده افراد اینجا هستند، این ادراک از کجا برای شما پیدا شد؟! خب اینکه یک نور است و می‌آید به چشم می‌خورد و برمی‌گردد؛ می‌رود در چشم و از چشم هم در مغز می‌رود، خب اینها همه جنبه مادی دارد و جنبه مادی با مجرد ارتباطی ندارد. آن نقطه‌ای که از این نقطه ما این پا را از ماده برمی‌داریم و روی مجرد می‌گذاریم یعنی یک جهش برای ما به وجود می‌آید؛ جهش از ماده به غیر ماده و از فیزیک به متافیزیک، این جهش عبارت از علم است و عبارت از احساس است این جهش بنا بر عقیده شیخ اشراق - اینجا مبنای مرحوم آخوند و مبنای شیخ اشراق معلوم می‌شود - جهش به عالم مثال است. شما خیال نکنید الآن که در اینجا در مقابل شما افرادی نشسته‌اند، اینها همه برای خودشان نشسته‌اند و به شما ارتباطی ندارد، اینها علم نیستند! جناب آقای زید، زید است و به بنده چه ارتباطی دارد؟! این کتاب است و به من چه ارتباطی دارد؟! این لیوان آب است و به من چه مربوط است؟! این برای خودش آب است به من چه ارتباطی دارد؟! این ماده است و بین من و زید الآن سه متر فاصله است! بین من و آب الآن یک متر فاصله است، این آب برای خودش آب است. چرا من می‌گویم: «ها! اینجا آب است پس بروم بخورم» این را ادراک می‌گویند.

این که الآن این آب هست و من میل به آب پیدا می‌کنم به واسطه این است که بین من و حقیقت این آب ارتباط برقرار شد و خود این آب ماده است و هیچ ارتباطی به من ندارد. این الآن برای خودش آب است. در لیوان و شیشه هست و برای خودش آب است، به من چه ارتباطی دارد؟! من هم برای خودم اینجا نشسته‌ام، چه ارتباطی با او دارم؟! اینکه الآن من او را می‌بینم و به سمت او می‌روم چه عملی در خارج و در عالم انجام گرفته است؟ اینکه الآن در اینجا هست و برای خودش هست، به من چه ارتباط دارد؟! من هم در اینجا ماده هستم و این علم من نسبت به این آب اطلاع من نسبت به مثال اعظم است یعنی من دائماً در حال بیداری و در حال خواب، بدنم دارد روی زمین راه می‌رود. مثال من که مثال اصغر هست، این مثال اصغر من - بنا بر تعبیر مرحوم آخوند - با آن مثال اعظم در ارتباط است منتها خود ما نمی‌فهمیم و خیال می‌کنیم که ما هم چشمان بر این ماده می‌افتد ولی دیگر خبر نداریم چه فعل و انفعالاتی دارد اینجا انجام می‌گیرد که این علم پیدا می‌شود. ابر و باد را نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که یک گندمی از زمین درمی‌آید و گندم را می‌گیرند و آرد و نان می‌کنند و می‌گویند: «بفرما» اما اینکه این از کجا پیدا و چطور شد ...

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری^۱
 چه مسائلی در عالم انجام گرفت و ملائکه چه کارها کرده‌اند و چه قضایائی دست‌به‌دست گشته است تا

^۱ . گلستان سعدی، دیباچه.

این گندم به وجود آمده و رفته و الآن منزل شما آمدند ...، و این نان را در اختیار شما قرار می دهند و می گویند که میل کنید، ما از اینها خبر نداریم و فقط می بینیم که آن نانوا نان را آورده در خانه داده است. اینکه ما الآن نسبت به اشیاء اطراف خود اطلاع پیدا می کنیم، فقط می بینیم که اشیاء اطرافمان هستند اما چه مسائلی اینجا انجام گرفته که الآن ارتباط بین ما و خارج از ما به وجود آمده را دیگر نمی دانیم.

عرض کردم جای این مطالب الآن نیست ولی مرحوم آخوند اینها را نقل کرده و ما را اینجا گرفتار کرده است! این مطالبش برای بعد است یعنی برای الهیات بالمعنی الأخص و مباحث نفس است و آنجا باید مسئله مطرح بشود. البته این بحث باز نیاز به توضیح دارد و این بحث بحث ناقصی خواهد ماند و باید مطالبی را نسبت به این عرض بکنیم.

ارتباط با خارج، ارتباط با مثال اعظم؛ بنا بر مبنای شیخ اشراق

مرحوم شیخ اشراق می فرماید که ما این مشکل شما را حل می کنیم گرچه خود شما متوجه نیستید؛ اینکه شما با خارج ارتباط برقرار می کنید، با این جسم خارج ارتباط برقرار نمی کنید بلکه شما دارید با مثال اعظم ارتباط برقرار می کنید متنها آن مثال اعظم و آن صورت مثالی را منطبق می کنید بر آنچه که در خارج هست، خیال می کنید آنچه که هست فقط این است درحالی که تا چشمتان را می بندید آن صورت اشیاء را در ذهن خود می بینید درحالی که ارتباط شما با خارج قطع شده است و دیگر با خارج ارتباطی ندارید و نوری رفلکس نمی کند و بر نمی گردد. پس معلوم می شود که چه خارج وجود داشته باشد یا خارج وجود نداشته باشد شما با عالم مثال ارتباط برقرار کردید اما خیال کردید با عالم ماده ارتباط دارید.

اطلاع انسان بر اشیاء خارجی، اطلاع از عوالم بالا به پایین

از اینجا است که ما می گوییم: اطلاع انسان بر اشیاء از علت به پایین می آید، نه از معلوم به بالا می رود؛ یعنی ما از اول بر مثال - مبنای شیخ اشراق این است - دست می اندازیم و بعد از مثال می آییم و بر شیء خارج منطبق می کنیم اما مردم خیال می کنند از این نگاه، به مثال پی می برند درحالی که این نگاه کردن فقط حکم واسطه را دارد؛ واسطه ای که انسان نسبت به مثال شخص و نسبت به عالم مثال اطلاع پیدا کند. این یک نظریه است. ایشان می گویند که چه بنا بر این نظریه باشد که ما قبول نداریم ...، البته نه اینکه قبول نداریم بلکه نتیجه گیری شیخ اشراق را قبول نداریم ولی حکم به مثال اعظم مسائلی است که اصلاً جای شک نسبت به این مطالب نیست و یا بنا بر نظریه خودشان که قبلاً مطرح کردند و بعداً هم مطرح خواهند کرد باشد، نفس می آید ابداع می کند یعنی خودش می آید و دستگاه چاپ دارد، چنان می آید زیراکس می زند عین همان که در خارج

هست حتی مژه چشم را هم می‌آید زیراکس می‌زند. عکس برداری می‌کند عکس لیزری نه این عکس‌های سیاه و سفیدی که برای زمان قاجاریه بود و در یک ماده آب می‌کردند و...

سابق مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - برای کربلا به اداره گذرنامه می‌رفتند ما هم بچه بودیم و با ایشان می‌رفتیم. یک چیزهایی بود چوبی، یک پارچه مثل چادر پیرزن‌ها روی آن کشیده بودند و ... بعد یک تخته این قدری داخلش می‌کرد و دیگر نمی‌دانم آنجا چه کار می‌کرد. خلاصه در آخر یک چیزی درمی‌آورد که اصلاً هیچ ارتباطی با آن بیچاره که آنجا بود نداشت! اما این نفس می‌آید چنان عکس برمی‌دارد عین خود در خارج، این عکس را می‌آید به خودش منتقل می‌کند یعنی با ارتباطی که نفس...

تفاوت دیدگاه شیخ اشراق و مرحوم آخوند از نحوه ارتباط نفس با عالم خارج

در عقیده شیخ اشراق مسئله مسئله مظهریت بود یعنی نفس هیچ کاری انجام نمی‌دهد و فقط کارش کار واسطه است. اینجا نشسته است و به واسطه ارتباطی که برقرار می‌کند به آن واقع دست پیدا می‌کند. فقط واسطه است و حکم واسطه را دارد.

بنا بر عقیده مرحوم آخوند نفس می‌آید کار انجام می‌دهد. کار نفس چیست؟ مثل آن که در خارج هست می‌آید یکی چاپ می‌کند و در خودش نگه می‌دارد. این کار نفس است که این را مثال اصغر می‌گویند یعنی نه اینکه نفس مظهر است بلکه مصدر و محل صدور است یعنی از او صادر می‌شود، خلق می‌کند، به وجود می‌آورد مانند آنچه که در خارج هست.

حالا ما در مقام داوری نیستیم چون خود مرحوم آخوند می‌آیند بیان می‌کنند و ما آن قضاوت و داوری را در همان جای خودش می‌گذاریم گرچه ایشان قبلاً نسبت به این قضیه بحث کردند ولی بعداً هم بحث خواهند کرد. بنابراین دو قضیه دیگر در واقع مشخص است که چیزی در ذهن نیامده که حالا انطباق کبیر بر صغیر باشد یا ورود شیء مجرد بر ماده باشد یا ماده بر مجرد باشد. نه، نفس یک ارتباطی با عالم مثال برقرار می‌کند، خب دیگر چیزی در ذهن نیامد! نفس می‌آید از خودش می‌سازد؛ مانند آنچه که در خارج هست می‌سازد و چیزی دیگر بر چیزی منطبق نیست. مثل اینکه بنده مانند این کتاب یک کتاب درست بکنم خب این کتاب و آن کتاب دوتا است. مانند او می‌آیم در ذهن خودم درست می‌کنم همان طوری که بچه‌ها درست می‌کنند. بچه می‌گوید که آقا جان من دیدم یک کبوتر داشت می‌رفت و دوتا کله داشت. مگر نمی‌گویند؟! بچه‌ها قوه متخیله قوی دارند. بچه که هیچ بزرگ‌ها هم همین طور هستند!! وقتی که قوه متخیله قوی بشود خب می‌آید می‌سازد و درست می‌کند. انیاب اغوال درست می‌کند، غول درست می‌کند و می‌گوید که غول دیدم. فرض کنید اگر به او بگویید که دست را بخواهی در پریز برق بکنی لولو تو را می‌خورد، واقعاً یک لولویی را با

مدراکات خودش به شکل مهیب تجسم می‌کند به‌طوری‌که اگر به او بگویند که آن لولو را بکش، یک چیز عجیب و غریبی روی کاغذ می‌آورد. خب واقعاً بچه احساس می‌کند و دروغ هم نمی‌گوید.

لذا ما روایت داریم: وقتی که بچه می‌آید یک چیزی را به شما می‌گوید، در سرش ننزید، بگویید که بله، درست است. چون بچه که نمی‌فهمد! بچه خلق می‌کند و وقتی خلق کرد...

من الآن خودم صوری در دوران طفولیت در ذهن من هست که هرچه از والده و والد سؤال می‌کردیم می‌گفتند که وجود خارجی نداشته است.

... نیتی از امام زمان دارد، امام زمان را هم یک آدم بزرگی می‌داند یک آدم چیزی می‌داند. درخت را هم چیز می‌داند. مثلاً در عالم خیال خودش از آن آسمان آمده و دارد از آن بالا نگاه می‌کند و واقعاً می‌گفت، من نشسته بودم می‌گفت که نگاه کنید نگاه کنید امام زمان بالای درخت نشسته و... این بچه درست می‌کند یعنی خلق می‌کند.

مرحوم آخوند می‌فرماید که ذهن انسان هم همین است منتها حالا آن یک چیز دیگر خلق می‌کند اما ما نه، ما آنچه را که به حساب خودمان و حساب متعارف منطبق با خارج است خلق می‌کنیم. بنا بر این دو نظر دیگر اشکال ثانی وارد نمی‌شود. اشکال ثانی در آن جایی است که شبیح خارج بخواهد بیاید که یا ورود ماده بر مجرد است که قوه خیال باشد یا اینکه بر آن روح بخاری که انطباق کبیر بر صغیر باشد، در این صورت اشکال وارد می‌شود ولی بنا بر این توضیح دیگر اشکال وارد نمی‌شود. البته مطالب باز هست إن شاء الله برای جلسات بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد